**پژوهشی در واژه ادب**

**صالحی علامی، غلامحسین**

واژه ادب،از جمله واژه‏هائی است که همراه با تحولات زندگی عرب،معنی آن‏ در زمانهای مختلف تغییر یافته و از دوران صحرا گردی و بیابان نشینی تا روزگار تمدن و شهرنشینی،در هر دوره،معنی خاص و مفهوم معینی از آن فهمیده میشده تا به آن‏ معنای والائی که امروز به ذهن ما متبادر می‏شود،رسیده است.ولی همیشه در بین آن‏ معنی‏ها،یک رابطه و مناسبت تقریبی وجود دارد.

امروز منظور از ادب،بیان و ایجاد سختی بلیغ و بدیع است که احساسات را برانگیزد و در عواطف خواننده یا شنونده اثر کند.خواه آن سخن شعر باشد و خواه نثر. ولی اگر به آثار دوران جاهلی رجوع کنیم می‏بینیم که واژه ادب بر زبان شاعران‏ آن زمان جاری نشده و در اشعار آنان،این کلمه را نمی‏توان پیدا کرد.هم‏چنانکه این‏ کلمه و مشتاقش،در قرآن مجید هم بکار نرفته است.لکن لفظ آدب(به معنی دعوت‏ کننده به طعام)در شعر طرفة بن العبد،آمده است در آنجا که می‏گوید:

نحن فی المشتاة ندعو الجفلی‏ لا تری الآدب فینا ینتقر1

یعنی ما،در زمستان،بطور عمومی و همگانی دعوت می‏کنیم و تو در قبیلهء ما نمی- بینی که دعوت کنندهء به طعام،مهمانها را گلچین کند(بدین ترتیب که بعضی را به مهمانی‏ دعوت کند و بعصی را دعوت نکند.)

در کتابهای لغت،کلمهءادب(بر وزن نصر)به معنی جمع کردن مردم است به طعام‏ و مهمانی،که به نام مأدبه(بفتح دال)و مأدبة(بضم دال)خوانده می‏شودو دعوت‏کننده‏ را،آدب می‏گویند چنانکه در شعر فوق اشاره شد،و جمع مأدبه می‏شود:مآدب(بر وزن‏ مجالس)،چنانکه شاعری به نام صخر الغی در وصف عقاب(پرنده شکاری)گفته است:

کأن قلوب الطیر فی قمر عشها نوی القسب ملقی عند بعض المآدب‏2

یعنی گویی دلهای پرندگان در ته آشیانه،چون دانه خرمایی خشک است در یکی از مجالس مهمانی.و کلمهءادب(بفتح دال)نیز بر همین قیاس است زیرا مردم را یه محامد دعوت می‏کند و از زشتی‏ها باز می‏دارد3

 ‏ (1)-مقاییس اللغة تألیف ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا،ج 1 ص 74

(2)-لسان العرب از ابن منظور ج 1،ص 206

(3)-همان مأخذ ج 1 ص 206

چنانکه مأدبة به معنی طعام و ضیافتی است که مردم را به آن دعوت می‏کنند و مأخوذ از ادب یأدب(از باب ضرب یضرب) است.1

غیر از شعر طرف،شعرهای دیگری نمی‏توان یافت که برای کلمهء آدب و مشتقاتش‏ معنای دیگری در دوران جاهلی،داشته باشد یا غیر از این معنای حسی،در معنی دیگری‏ هم،به کار رفته باشد.2جز اینکه در حدیث نبوی می‏بینیم که لفظ تأدیب و ماضی آن‏ به زبان رسول اکرم(ص)در معنای تهذیبی خلقی یعنی معنای اخلاقی بکار رفته و حضرتش‏ فرموده است:ادبنی ربی،فاحسن تأدیبی‏3یعنی پروردگار من مرا ادب کرد و ادب‏ کردن مرا،نیکو ساخت.شاید در زمان جاهلی هم این کلمه در معنای خلقی که جنبه‏ تهذیب اخلاق دارد،استعمال شده باشد ولی شواهد و نصوص و و مدارکی برای اثبات این‏ حدس موجود نیست ولی سهم بن حنظلة الغنوی،شاعر مخضرم که دوره جاهلیت و اسلام‏ هر دو را،درک کرده،کلمهء ادب را در همان معنای اخلاقی بکار برده و گفته است:

لا یمنع الناس منی ما اردت و لا اعطیهم ما ارادو احسن ذا،ادبا4

دکتر طه حسین ادیب و محقق معروف و مرحوم،رأی استاد نلینو را در مورد اشتقاق‏ لفظ ادب نقل کرده و می‏گوید که:وی ادب را از لفظ دأب(به معنی عادت)مشتق دانسته‏ و اظهار می‏دارد که این کلمه از مفرد آن گرفته نشده بلکه از جمع کلمهء دأب که از ادآب‏ می‏شود،مأخوذ است و این جمع مقلوب گشته و به صورت آداب درآمده مانند کلمه بئر و رئم که جمع آن طبق قواعد صرفی،ایثار و ارآم می‏شود ولی پس از قلب مکانی،بصورت‏ آبار و آرام به کار رفته است.5البته این تصور و فرض قدری بعید و دور از ذهن و عقل و منطق است و چنانکه اشاره شد بهتر آن است که بگوئیم:این کلمه را از معنای حسی‏ که دعوت به طعام است به معنای ذهنی که دعوت به محامد و مکارم است منتقل شده، همچنانکه در بسیاری از کلمات دیگر،همین وضع و ترتیب وجود دارد و کلمه‏ای نخست‏ در معنای حسی و حقیقی استعمال شده و سپس در معنای ذهنی و مجازی بکار رفته است.

در عصر بنی امیه،علاوه بر معنی خلقی تهذیبی،معنای تعلیمی و آموزشی هم به آن‏ افزوده شده و به جمعی از معلمان که فرزند خلفا را تعلیم می‏دادند،مؤدبان می‏گفتند.

کار مؤدبان این بود که به اولاد خلیفه زمان،مطالبی از فرهنگ و تمدن عربی و آثار گذشتگان،از شعر و خطبه‏ها و اخبار عرب و انساب و ایام دوران جاهلیت و اسلام‏ می‏آموختند و در این دوره معنای کلمهء ادب در مقابل کلمهء علم،بود که بر شریعت اسلام و تفسیر قرآن کریم و درس فقه و حدیث،اطلاق می‏شد و از این بیان،معنی ادب و قول و ادب نفس دانسته می‏شود.

(1)-المنجد فی اللغة و الادب و العلوم تألیف الاب لویس معلوف الیسوعی.

(2)-تاریخ الادب العربی تألیف دکتر شوقی ضیف ج 1،ص 7.

(3)-النهایة فی غریب الحدیث و الاثر،از ابن اثیرج 1،ص 3،چاپ قاهره(1311هـ).

(4)-اصمعیات-ص 12،بیت 30(چاپ دار المعارف).

(5)-من تاریخ الادب العربی تألیف دکتر طه حسین،ج 1،ص 25،چاپ بیروت.

در عصر عباسی،دو معنی تهذیبی و تعلیمی،برای واژه ادب معمول و متداول بوده‏ و مثلا ابن مقفع دو رساله‏ای را که مشتمل بر نصایح و حکم و مواعظ اخلاقی و سیاسی است، بنام الادب الصغیر و الادب الکبیر نامیده و ابو تمام،باب سوم حماسه‏اش را که شامل برگزیده- هائی از طرائف شعری است به نام باب الادب،موسوم کرده است.

در قرن دوم و سوم هجری و بعد از آن،کلمهء ادب بر شناسایی اشعار عرب و اخبار آنها،اطلاق شده است و مؤلفان گوناگون،تألیف‏های متعددی در همین معنای ادب تألیف‏ کرده‏اند که در زمرهء کتاب‏های ادبی مشهور است مانند کتاب‏های:

ال:البیان و التبیین،از جاحظ(متوفی به سال 255 هجری)که توجه مؤلف‏ به لغت بوده،نه مانند جاحظ به بلاغت و نقد،و در آن کتاب انواع مختلفی از کلام نثر و نظم و امثال سائره و مواعظ و خطب را نقل کرده و خود ردر مقدمهء کتاب،به این موضوع و هدف اشاره نموده است.

ج:عیون الاخبار از این قتبیه(متوفی به سال 276 هجری).

د:العقد الفرید تألیف ابن عبدر به(متوفی به سال 328 هجری).

هـ:زهر الآداب از حصری(متوفی به سال 453 هجری).

بتدریج کلمهء ادب،از این معنی تعلیمی که ویژه نثر و شعر و نقل نوادر و نکات‏ ملیح ادبی است،خارج شده و توسعی یافته و شامل جمیع معارف غیر دینی شده است که‏ انسان را از جنبهء اجتماعی و فرهنگی بالا می‏برد و حسن بن سهل(متوفی به سال 236 هجری)در این معنای وسیع ادب می‏گوید:آداب برده نوع است:1سه نوعش شهر جانیه(منسوب به شهارجه یا شهاریج که از اشراف فرس بودند)و سه نوعش انوشیروانیه‏ (منسوب به کسری انوشیروان)و سه نوعش عربیه است و یکی از آنها فزونی دارد.بعد توضیح می‏دهد که آداب شهر جانبه عبارت است از زدن عود و بازی شطرنج و چوگان بازی‏ (که در عربی به آن لعب الصوالج گفته می‏شود).

آداب انوشیروانیه عبارت است از طب و هندسه و فروسیت.ولی آداب عربیه عبارت‏ است از شعر و نسب و ایام الناس.اما آن یکی که مزیت و رجحان دارد عبارت است از مقطعات ادبی و حدیث و قصه و آنچه مردم در مجالس هنگام محاوره دارند.2

در قرن چهرام هجری،رسائلی از اخوان الصفا،در همین معنای وسیع کلمه می‏یابیم‏ که شامل علوم لغت و بیان و تاریخ و اخباری از علوم سحر و کیمیا و حساب و معاملات و تجارت است و نمونهء آن در رسالهء هفتم از قسمت ریاضی در رسائل اخوان الصفا دیده‏ (1)-تاریخ الادب العربی-ج 1،ص 9 تألیف شوقی ضیف.

(2)-همان مأخذ.